

”شهید مظلوم“

پس از انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی، آیت‌الله خمینی با ملامت و اندوه گفت ”از صحنه خارج کردن به این است که اگر یک خطایی از شما دیدند بزرگش کنند و بزرگش کنند و به رخ مردم بکشند و مردم را از شما منحرف کنند. تو تا کسی می‌نشستی می‌بینی دو نفر آدم به هم می‌رسند یک حرفشان فحش به اوست. تا کسی به شما فحش بدهد. تو اجتماعات یک دسته‌ای مرگ بر کی — طالقانی را تو کشتی.“^۱ درباره آیت‌الله محمد حسینی بهشتی بود.

دو سال پیش از آن، بهشتی چنان شناخته شده نبود که موضوع بحث در تا کسی باشد. در آیندگان نامش نخستین بار ۲۰ فروردین ۵۸ دیده می‌شود. در صفحه گزارش، در بحث «سینما و تردید میان رفتن و ماندن»، نظر او هم سوتیتر شد: ”هدف حسن استفاده از سینماست نه کنارگذاشتن آن.“^۲ بحث بر سر تصویب پیش‌نویس قانون اساسی جدید برای بهشتی فرصت مطرح شدن فراهم کرد.

در ماه‌های اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس، پس از آنکه رفتن شاه قطعی شد، پیش‌نویسی تهیه کردند بر پایه الگوی رئیس جمهور به‌عنوان رئیس کشور و رئیس دولت، شبیه الگوی ایالات متحده آمریکا. این تمرکز نگرانی‌هایی برانگیخت که قدرت چنین رئیس جمهوری مهارناپذیر خواهد بود.

اسفند ۵۷ در تهران پیش‌نویس دیگری تهیه کردند که افزون بر رئیس جمهور، نخست وزیر هم داشت. این یکی برگرفته از الگوی فرانسه بود که نتیجه آخرین تغییرها در قانون اساسی او اواخر دهه ۱۹۵۰ سرآغاز جمهوری پنجم شد. در ایران گمان می‌رفت وجود دو مقام رئیس کشور و رئیس دولت موازنه قوا ایجاد خواهد کرد.^۳

ابتدای سال ۵۸ بحث بالا گرفت که با پیش‌نویس چه باید کرد. تقریباً تمام کسانی که به موضوع اهمیت می‌دادند، از نهضت آزادی گرفته تا چپ، خواهان تشکیل مجلس مؤسسان بودند. عنوان مجلس مؤسسان احترامی تاریخی یادگار نهضت مشروطیت برمی‌انگیخت و مدافعان تشکیل آن می‌پنداشتند جلسات چنان مجلسی تاریخساز خواهد بود.

اصحاب پانزده خرداد، با این استدلال که مملکت در خطر توطئه‌هاست و مجال چنین برنامه‌ای وجود ندارد، خواهان تصویب فوری پیش‌نویس با همه‌پرسی بودند. قدرت را به دست گرفته بودند و در بحث‌های پرکش وقوس نفعی برای خود نمی‌دیدند. در برابر مقاومت شدید افکار عمومی و زیر فشار طرفداران تشکیل مجلس مؤسسان، به هیئتی جمع‌وجورتر برای بررسی متن موجود رضایت دادند. طی چک‌وچانه بر سر این موضوع، یکی از کسانی که نام و چهره‌اش توجه افکار عمومی را جلب کرد بهشتی بود.

فارغ‌التحصیل دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران و پیش‌نماز پیشین مرکز اسلامی هامبورگ. دهه ۴۰ از مریبان هیئت‌های مؤتلفه. دهه ۵۰ مؤلف کتاب تعلیمات دینی برای دبیرستان همراه با محمدجواد باهنر.

در همان روزها وقتی حسن نزیه، رئیس هیئت مدیره شرکت نفت و رئیس کانون وکلا، گفت ”اسلامی کردن تمام قوانین نه ممکن است نه مفید و نه مقدور“، خروش پرسروصدای بهشتی علیه نزیه نام او را وارد سرخط خبرها کرد و سیمایش به‌عنوان معممی پرخاشگر و شدیداً حقه‌جانب شکل گرفت. دومی از ترس جان متواری شد و مدتی بعد ناچار از ایران رفت.

در مجلس بررسی پیش‌نویس قانون اساسی (که به مجلس خبرگان مشهور شد) از همان ابتدا محکم پشت فرمان نشست و حسینعلی منتظری را که به ریاست انتخاب شده بود در صندلی شاگرداننده گذاشت. لحنی آمر حاکمی از اطمینان به خود و هیئتی عالیجنابانه داشت. عکسی از او پوستر کردند نشسته روی مبل قرمز پشت بلند مجلس سنای سابق. عمامه ظریفش را بالا می‌زد و نشان دادن کاکل‌شانه شده را او باب کرد.^۴ قدری آلمانی می‌دانست و طرفدار این فکر بود که طلبه‌ها با زبان انگلیسی

۱ روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱ تیر ۶۰.

۲ مضمون کوچک کردند: ما با سینما مخالف نیستیم، با فیلم مخالفیم.

۳ طرفه اینکه شارل دوگل، طراح آن الگو، متهم بود نخست‌وزیر را عملاً به رئیس دفتر خویش، و مجلس ملی را به حد مهر لاستیکی تقلیل داده است و خودکامگی او سبب اعتراض‌های گسترده جوانان در مه ۶۸ شد که به سقوطش انجامید.

۴ موی آشفته بیرون‌زده از زیر عمامه مشخصه احمد خمینی بود. زلف به‌پیشانی ریخته بیتلی را عبدالمجید معاد یخوخواه وزیر ارشاد ابتدای دهه ۶۰ وارد فشن طلبگی کرد.

آشنا شوند. در مقابل اکثریت روستایی حوزه، نماینده اقلیت دنیادیده شهری بود. به اسقف ماکار یوس، رئیس جمهور وقت قبرس، بی شباهت نبود و در واتیکان می توانست کار دینالی خوش عکس به حساب آید. در هر حال، در جامعه ای معتاد به بددلی نمی توان مطمئن بود نتیجه همانی است که قرار بوده باشد. تفاوت هیئت و رفتار او با منتظری سبب بدگمانی می شد که این کیست و آن چیست. پیدا بود رئیس منتخب و روستایی جلسه حتی قانون اساسی مشروطیت را با دقت مطالعه نکرده است، تا چه رسد که از قوانین مشابه در جاهای دیگر دنیا اطلاع داشته باشد. اما معمومی دیگر که از همان حوزه علمیه بیرون آمده سر می رسد و رئیس را معاون خودش می کند.

وقتی ابوالحسن بنی صدر، نماینده دیگر مجلس بررسی پیش نویس قانون اساسی، گفت نماینده مجلس باید مصونیت پارلمانی داشته باشد تا بتواند حرفش را بزند، بهشتی که می دانست مصونیت نماینده یعنی اجازه ابراز وجود به مخالفان، به او گفت انشاء الله وقتی نماینده مجلس شد برای گذراندن قانون مصونیت نمایندگان پیش قدم شود. یعنی: شما هیچ وقت نمی توانی چنین چیزی به خورد ما بدهی. عنوان مجمع مقننه در این قانون اساسی هم «مجلس شورای ملی» بود اما سال بعد در نخستین جلسه رسمی مجلس، به مجلس شورای اسلامی تغییرش دادند.

پس از چند جلسه تصویب مواد پیش نویس، ناگهان مسیر عوض شد. اینکه داستان از چه قرار بود و پشت پرده چه گذشت هنوز کاملاً روشن نیست، همین طور نقش حسن آیت، عضو مجلس خبرگان و دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی که مرید مظفر بقائی و از منتهی الیه راست طیف سیاسی بود.^۵

روح قانون اساسی جمهوری اسلامی مخالفت با هر چیزی است که نزد مخالفان رژیم سابق نامطلوب بود، و مایل به جبران آنچه مطلوب بود اما وجود نداشت. مثلاً حکومت نظامی را ممنوع می کند در حالی که در همان زمان تدوین قانون اساسی، در کردستان حکومت نظامی برقرار بود. و حضور هیئت منصفه در محاکمه سیاسی و مطبوعاتی تجویز می کند بی توجه به اینکه چنین تمهیدی به یاد گذشته هاست که افرادی فکر می کردند چه خوب بود اجازه داده بودند در دادگاه سخنرانی کنند و مستقیماً از تلویزیون پخش شده بود، اما در آینده قرار نیست چنین فرصتی به کسی داده شود.

یک تغییر دیگر در پیش نویس دوم نسبت به پیش نویس اول این بود که رئیس جمهور می تواند مجلس را منحل کند. در مجلس خبرگان کلاً بحث انحلال را کنار گذاشتند. در بسیاری کشورها انحلال مجلس ابزار پارلمانی متداولی برای انتخابات پیش از موقع و بیرون آمدن از بن بست سیاسی است اما در ایران، با خاطرات ناخوشایند پنج بار انحلال یا تشکیل نشدن مجلس، تمهیدی صرفاً قانونی تلقی نمی شود. یک مورد آن، پس از گذشت دهه ها همچنان موضوع بحث است.

صدای اعتراض هیئت دولت موقت برخاست که برنامه این نبود. لبورچیدن و اخم و روی زمین نشستن طالقانی به بدگمانی افکار عمومی دامن زد، گرچه او چند هفته پس از افتتاح مجلس خبرگان درگذشت و بحثهای داغ را ندید. دولت موقت به تجاوز مجلس خبرگان از حدود بررسی و تصویب پیش نویس قانون اساسی اعتراض کرد و وقتی حرفش بی اثر ماند تصمیم به استعفا گرفت. اشغال سفارت آمریکا درست در همان زمان که بازرگان در راه قم بود تا استعفا کند، و گروگانگیری بر این کناره گیری سایه افکند و بحث محتوای قانون اساسی را هم در خود فرو برد.

شگفتا که طرفداران تشکیل مجلس مؤسسان چه می خواستند و چه شد. آن همه اصرار بر تشکیل مجلس مؤسسان در کوتاه مدت نتیجه عکس داد و در دراز مدت فرقی نمی کرد. حتی اگر کار به دلخواهشان پیش رفته بود، در اولین فرصت به قانون اساسی آنها خیلی راحت یک بند اضافه می شد. تفاوت دو نوع قانون اساسی فقط یک بند است. باقی جمله پردازی ها برای صفحه پر کردن است.

چند ماه بعد قضایای پشت پرده انتشار اسناد به دست آمده در سفارت آمریکا نام بهشتی را از داغ تبدیل به سوزان کرد. در حالی که گزارش گفتگوهای مأموران سفارت با غیر خودی ها را در بوق می کردند و حتی کسانی از آنها را می گرفتند، گزارشهای دیدار با هیئتی که بهشتی هم عضو آن بود ظاهراً مستثنا شد. ویلیام سالیوان، آخرین سفیر آمریکا در ایران، روایتی از آن ملاقاتها به دست داده است و یقیناً در پرونده های سفارت در این باره گزارشهایی وجود داشت. به روایتی دیگر، سالیوان علاوه بر دیدارهای گروهی با مخالفان شاه، با بهشتی جداگانه هم گفتگو کرد.

^۵ انسان خاطراتش را بازسازی می کند و جدیدترین روایت ممکن است زمین تا آسمان با اصل تجربه تفاوت داشته باشد. نباید زیاد تعجب کرد که وزیر کشور دولت موقت زیر فشار هجمه فرساینده ادعا کند، و ظاهراً خودش هم باور کند، در پیش نویس دوم که به تصویب دولت هم رسید مقامی به نام رهبر و اصل ۱۱۰ در توضیح اختیارات او وجود داشت.

می‌توان حدس زد بهشتی به مأموران آمریکایی همان حرفه‌هایی رازده باشد که علناً هم می‌گفتند: چنانچه ایالات متحده شاه را رها کند دولت جدید ایران منافع نفتی آن کشور را هم در نظر خواهد داشت؛ در ایران پس از شاه، برای چپ جایی نخواهد بود؛ کمونیستها برای حکومت اسلامی هم مزاحمند.

اما در شرایطی که به بازرگان می‌تاختند که خیال دارد منافع آمریکا را محفوظ بدارد و خطر اصلی را از ناحیه «چیپی‌ها» جلوه دهد، اینکه همان حرفه‌ها از ناحیه دیگری هم به آمریکاییها زده شده موقعیتی دشوار ایجاد می‌کرد. در واقع، نظر هسته حکومت اسلامی که آیت‌الله خمینی هم در پیام اول مهر ۵۷ اعلام کرد این بود که در ایران چپ وجود ندارد؛ سروصدهای چپ اگر ساخته خود آمریکا نباشد نتیجه سیاستهای آمریکاست؛ آمریکا دست از مداخله بردارد تا چپ‌بازی هم فروکش کند و بی‌مشتری شود.

داریوش فروهر دی ۵۷ کوشید نامه‌ای از آیت‌الله خمینی خطاب به فرماندهان ارتش به آنها برساند. می‌نویسد «با سران ارتش تماس گرفتم، ولی آنها که با پادرمیانی ژنرال هویزر با بعضی! رابطه برقرار کرده بودند به اشکال تراشی پرداختند و من نیز از این کار خود را کنار کشیدم.»

منظور فروهر از «بعضی!» (علامت تعجب از اصل متن) قابل تفسیر است. بهشتی سخنگوی هیئت مذاکره‌کننده با فرماندهان ارتش و نمایندگان دولت آمریکا، و موسوی اردبیلی عضو آن بود. اردبیلی نزد اهل حوزه جایگاهی بالاتر از بهشتی داشت اما جلوه بهشتی در سخنوری و ژست و اقناع چشمگیرتر بود.

رابرت هایزر، معاون فرمانده کل نیروهای ناتو، برای ترتیبات خروج مستشاران و جلوگیری از گرفتار شدنشان در معرکه‌ای که بیم آن می‌رفت و بیرون بردن برخی ابزار سرب که آمریکا به ارتش ایران فروخته بود، آذر و دی ۵۷ در تهران به سر می‌برد. گرچه شایع بود برای راه‌انداختن کودتایی به سبک مرداد ۳۲ به ایران آمده، در واقع توصیه‌اش به تیمسارها این بود که از بختیار حمایت کنند و مستقیماً قاطی ماجرا نشوند؛ در چند ماه گذشته بخت خویش آزموده‌اند و حالا بدون حضور شاه در هر کشمکش بازنده‌اند. به دیدن شاپور بختیار نخست‌وزیر نرفت اما نوشته‌اند مفصلاً با بهشتی به گفتگو پرداخت.

علی‌امینی، نخست‌وزیر پیشین، در یادداشت ۳۰ دی ۵۷، دو روز پیش از ترک تهران، نوشت «با آقای دکتر بهشتی تلفنی صحبت کردم و خداحافظی کردم. تقاضا داشت سه هفته‌ای دیرتر بروم چون وجودم را در تهران ضروری می‌داند.» و در یادداشت اول بهمن: «با آقای دکتر بهشتی مدتی صحبت کردم. ایشان گفتند جلسه مشورتی عصر داریم و شاید آقای خمینی را [از آمدن به ایران] منصرف کنم.»^۶

اعتقاد عمیق به دخالت و حتی برنامه‌ریزی آمریکا و بریتانیا در برداشتن شاه را نمی‌توان دست‌کم گرفت. جلوگیری از انتشار اسناد مربوط به بهشتی، هم احتمالاً نتیجه توسل او به آیت‌الله خمینی، و هم یقیناً اقدامی در جهت کاستن از چنان بدگمانی‌هایی بود. اما زیان استتار شاید به سودش می‌چربید. کل آن اسناد، حتی پیش از اینکه کتابهای چاپ‌شده‌اش جمع‌آوری و از دسترس خارج شود، در ایران با بی‌اعتمادی روبه‌رو شد و افکار عمومی نخوانده نظر داد اسناد 'اصل‌کاری' شامل گزارشهای قول و قرار با آمریکا را بیرون ندادند و از بین بردند. کمتر متن مهمی تا این حد با بدگمانی و تحقیر اهل نظر روبه‌رو بوده است. حتی مأمورهای تبلیغات از اسناد به آن گزارشها دست برداشتند.^۷

بعدها گزارش دیدارهای مقامهای سفارت آمریکا در تهران با بهشتی پس از ۲۲ بهمن را ترجمه کردند و روی سایتهای نیمه‌رسمی گذاشتند، اما پیش از آن را نه. شاید روزی روشن شود در گزارشهای سفارت آمریکا درباره دیدارها با بهشتی و موسوی اردبیلی و دیگران واقعاً چه بود اما نمی‌توان انتظار داشت داستان مخفی کردن آن کاغذها مستقیماً از زبان گروگانگیرها درز کند. آن جماعت شرمسار همچنان به اندازه کافی طعن و لعن می‌شنوند. اعتراف به اینکه اسنادی را قایم کردند یا از بین بردند از بد هم بدتر است.

در هر حال، بهشتی قربانی موقعیتی دشوار شد که نه مسئول ایجاد آن بود و نه قادر به تغییر آن. پیش از اینکه مجال یابد جنبه مثبت خویش را هم نشان دهد، افکار عمومی علامت سؤالی بزرگ در برابر نامش گذاشت. ظاهراً حتی حزب‌الله با این پرسش که او به آمریکاییها چه گفت مسئله پیدا کرد و کسانی از آن نَحله کاملاً قانع نشدند بهشتی کاری خلاف اصول

۶ بر بال بحران: زندگی سیاسی علی‌امینی، نوشته ایرج امینی (نشر ماهی، چاپ سوم، ۱۳۸۸) ص ۵۸۱-۵۸۰.

۷ جمهوری اسلامی شاید به سبب اخطار شدید جامعه دیپلماتیک جهانی، ظاهراً تمایلی به حرف زدن از آن مجموعه ندارد. در مواردی مسافران عادی ایرانی که نسخه‌های آن را در چمدان داشتند هنگام ورود به آمریکا به دردسر افتادند.

اعلام شده پانزده خرداد یون و تصمیم جمع انجام نداد. شائبه سنگین ساخت و پاخت با آمریکا از جمله دلایلی است که مرادۀ متعارف جمهوری اسلامی با آن دولت را ناممکن کرده است.

عملگرا بود و کار مفید را صحیح هم می دانست. واژه های لیبرال ("لیبرال") و گروهک را از حزب توده وام گرفت و به عنوان ناسزا و اتهام سیاسی علیه بازرگان و جبهه ملی و چپ وارد کارزار کرد. هر فکری را که برای مصلحت وقت خوب باشد می توان از هر کس و هر جا گرفت و مال خود کرد. پسر بیچه چماقدار را برای حفظ قدرت کافی نمی دانست و در تدارک ایجاد سازمان سیاسی استخوانداری بود.

خیلی زود، بحق یا ناحق، کارگردان سرکوبی شناخته شد و مخالفان در کوچه و خیابان حمله به او را با صدای بلند بر زبان می آوردند. ناکامی دولت موقت را نتیجه دسیسه او، و دعوی جاری را بین او، مقامی انتصابی، و ابوالحسن بنی صدر می دیدند که با آرای عمومی انتخاب شده بود. در تاکسی و مغازه ها نوشته ای دیده می شد با این مضمون: بحث سیاسی در این مکان ممنوع. منظور از بحث سیاسی، حمله تند، و بهشتی هدف اصلی بود. خرداد ۶۰ به بحث "۳۰ یا ۳۰" در ملاء عام پایان داد.

در اعلام اینکه عملاً رئیس است فروتنی به خرج نمی داد و به زبان حال می گفت هر کس در این نکته تردید دارد مسئله خودش است. در مقام رئیس دیوان عالی کشور در کنفرانسی مطبوعاتی در جواب حزب کارگران سوسیالیست که خواستار توضیح درباره بازداشت دو تن از اعضایش بود، با تحقیر گفت این قبیل سؤاها را از مسئولان اداری بکنند و بابتی حوصلگی افزود "این طوری که نمی شود مملکت اداره کرد." پیدا بود اعتقاد دارد شخصاً مشغول اداره مملکت است و موضوع پیش پا افتاده بازداشت یکی دو نفر مهم نیست.

آبان ۵۹ در نماز جمعه قم کوشید خلیق شیرفهم شوند و به گوش ساکنان بیوت اطراف برسانند که هر کس آزاد است در امور شخصی و نوع کلاه و قبا استفتا کند یا فتوا دهد، اما موضوع جنگ و رای این حرفهاست و عقیده افراد در این باره که جبهه رفتن واجب شرعی هست یا نیست محلی از اعراب ندارد. یعنی: دولت، هر دولتی، چه بخواهد و چه نخواهد، دستگاهی بالاتر و مجزاً از دیانت است؛ فتوا موضوعی شخصی و فرعی و محلی است و دولت برای هر تصمیمی البته می کوشد محملی شرعی بیابد اما نمی تواند همزمان نظرهای متناقض را در آن بگنجانند.

زدن این حرف در نماز جماعت قم دشوار بود و هست. اما او قدرت خود را بی تعارف به رخ می کشید و به همه اطمینان می داد رئیس است و برای رئیس ماندن نیازی به مرحمت آن دسته از صاحبان فتوا که روی بقای شاه شرط بندی کردند و باختند ندارد. در تلویزیون با لحن آمرانه و ابروهای بالا رفته انگار به همه اخطار می کرد گوششان را خوب باز کنند چون فرمانش را فقط یک بار ابلاغ می کند.

این را هم بارها مثل طوطی تکرار کرده اند که اوضاع در سالهای اول رژیم اسلامی نتیجه تلقینات زهر آگین چپ بود و گناه هر چه اتفاق افتاد به گردن مارکسیستهاست که فکر بچه مسلمانها را مسموم کردند. نگاه کنیم به نکات عمده یکی از مصاحبه های بهشتی در زمینه اقتصاد:^۸

- دادگاههای انقلاب باید هر چه زودتر به دارایی افراد که از راه حرام به دست آمده است رسیدگی کنند.
- صنایع مادر و بازرگانی خارجی باید دولتی باشند تا هیچ مقامی متهم به واگذاری خارج از ضوابط نشود.
- کارخانه ها و مؤسسات بزرگ را که بیرون از مقوله صنایع مادر هستند می توان به صورت تعاونی اداره کرد. اگر تعاونی ها تقویت شوند سرمایه داران بخش خصوصی فرصت متورم شدن به دست نمی آورند.
- نیمی از اموال کسانی که مالیات نداده اند متعلق به دولت است.
- اموال رباخواران باید مصادره شود و به جامعه و نماینده آن یعنی دولت داده شود.
- اموال کسانی که از راه بندوبست با مقامات دولتی صاحب کارخانه و غیره شده اند متعلق به بیت المال است.
- کسانی که از راه فروش اراضی موات صاحب ثروت شده اند ثروتشان حرام است.

صرفاً حرف چپ را تکرار می کرد؟ آیا اعضای مؤتلفه که پیشتر سر کلاس او می نشستند حق داشتند ادعا کنند کسانی که (در دولت دهه ۶۰) به آزادی سرمایه و تجارت دست اندازی می کنند بویی از اسلام ناب نبرده اند؟

در پایان نامه تحصیلی اش *خدا در قرآن* (صفحة ۹۷) استدلال می‌کند در آیه "او حق است" ضمیر "او" به قرآن برمی‌گردد نه به خدا. یعنی قرآن عین سخن خداست، نه متنی درباره خدا. اگر حتی کسی که می‌فهمد منظور خداوند از او در واقع آن بوده از نظر فکری با ایدئولوژیهای الحادی همراه شود، پس باید نتیجه گرفت مردم به اتفاق فکر می‌کنند. زمانی که روحیه‌ای همه گیر شود نه دکترای معقول و منقول مصونیت بخش است و نه فوق تخصص در عالم غیب.

طرز فکر رژیم اسلامی که در چند بند بالا خلاصه می‌شد بر پایه یک اصل بود که زمانی دراز پیش از پیدایش مارکسیسم و ایسم‌های دیگر، و از سپیده دم تاریخ در بین‌النهرین و ماوراءالنهر و پارس و چین و ماچین و هند و یمن و رم و یونان و شبه جزیره العرب وجود داشته: قانون فتح؛ حق با پیروز است. بهشتی می‌گفت "نیمی از اموال کسانی که مالیات ندادند متعلق به دولت است." "دولت" را البته به جای حکومت به کار می‌برد زیرا از آن صادره‌ها چیزی نصیب خزانه کشور نشد (منظور شاید کسانی بود که وجوهات شرعی نمی‌پرداخته‌اند). اما چرا نیمی و نه یک‌سوم یا تمام اموال؟ پرداخت مالیات قانون خود را دارد، همین طور گرفتن یقه کسانی که از پرداخت آن سر باز زنند، و میزان دعوی علیه کسانی که مالیات نپردازند تشخیص رسمی اداره دارایی است.

نواندیشانی دوست داشته‌اند فکر کنند جوهر دین از ساختار اجتماعی آن قابل تفکیک است و از سرزمینی متلاطم مانند ایران می‌توان سویس و ژاپن ساخت بدون اتکا به پول بازاری و ماهیچه قمه‌زن. بهشتی از ابتدا نشان داد سخنور بودن البته امتیاز است اما حرفت وقتی به کرسی خواهد نشست که قدرت و پول داشته باشی. در نخستین قدم دست به تشکیل پلیس قضایی زد.

در پاسخ به سؤالی درباره موسیقی می‌گوید حرام بودنش بستگی به این دارد که شنونده به گناه بیفتد یا نه. در مصاحبه‌ای دیگر می‌گوید پرداخت حقوق گراف به او بدون اطلاعش بوده است. و درباره تعطیل شدن لشکر زرهی خوزستان چندین جمله ردیف می‌کند بی‌آنکه بتوان معنی مشخصی از حرفش دریافت.^۹

برخلاف لحن حرف زدنش پشت میکرفن، در وقت ملاقات آدمی زورگو نبود. به نظر چند روزنامه‌نگار و کسان دیگری که با او دیدار کردند، مؤدبانه و صریح و از موضع قدرت حرف می‌زند و به نظر می‌رسد پای حرف و قولش بایستد و به همین سبب قابل اعتماد است.

یک گرفتاری بزرگ جمهوری اسلامی از روز نخست این بود که مطالبات پیشین خودشان در دهن مدعیان بعدی افتاد. در عهد رژیم سابق، معارضان بازاری-حوزوی گفته بودند قوانین انسانساز دین به اجرا در نمی‌آید. اکنون رقیبان و حاسدانی در حوزه‌های علمیه می‌گفتند این حکومت اگر اسلامی بود تمام احکام قرآن را اجرا می‌کرد. آیت‌الله خمینی چندین بار کوشید توضیح دهد که قرآن کتاب خداشناسی است نه مجموعه قوانین، و کسانی که در حوزه‌ها این حرفها را از روی ریا می‌زنند فقط در صدکارشکنی و سمپاشی‌اند. اما باید فکری می‌کردند.

طی چهار دهه‌ای که از ورود رادیو به ایران می‌گذشت اصحاب دیانت ادعا کرده بودند اگر فقط هفته‌ای نیم ساعت میکرفن را در اختیارشان بگذارند حقایق برای مردم روشن خواهد شد. حالا دهها ایستگاه تلویزیونی در سراسر کشور در اختیار داشتند و وقت آن بود که چندتایی قانون اجرا شده رو کنند. آن دسته از اصحاب دیانت که برنده شده بودند تا مدتی می‌گفتند برای به دست گرفتن حکومت آمادگی نداشتند و غافلگیر شدند — عذری مغایر ادعای آمادگی برای هفته‌ای نیم ساعت اعلام حقیقت. انسان حرفی را که خطاب به دیگران بزند ممکن است رفته رفته خودش هم باور کند.

در واقعیت امر، بخش اعظم احکام شرع، شامل ازدواج و طلاق و حضانت و ارث و معاملات و جز اینها، در زمان ایجاد دادگستری نوین جزو قانون مدنی شد. قانون مغفول مانده‌ای وجود نداشت که تازه به اجرا گذاشته شود.

سودبانکی (نام شرعی بهره) البته بدجوری توی چشم می‌خورد اما برای حذف آن، نرخ تورم باید نزدیک به صفر باشد. می‌ماند اجرای مجازاتهای اسلامی. در ماههای پایانی سال ۵۹ انتشار مجموعه‌ای که شورای عالی قضایی به ریاست بهشتی

۹ تابستان ۵۹ استاندار خوزستان، محمد غرضی، همشهری و تحت‌الحمايه بهشتی، دستور داد سوزن چکانده تانکهای چیفتن لشکر ۹۲ زرهی اهواز را باز کنند و بردارند و افسران آن را زیر نظر بگیرند. اندکی بعد وقتی یورش عراق آغاز شد تانکهای بسیار پیشرفته و غول‌پیکر انگلیسی یک مشت جسد آهنی بود روغنکاری نشده و بدون توپ، و لشکر زرهی مدافع میدانهای نفتی از هم پاشیده بود. این هم یکی دیگر از ترجیع‌بندهای طوطی وار است که کسانی می‌خواستند ارتش را منحل کنند، آقایان نگذاشتند.

تهیه کرد و «لایحه قصاص» نام گرفت موضوع جر و بحث در جامعه شد.^{۱۰} جمهوری اسلامی به عنوان حکومت به آن جار و جنجال نیازی نداشت اگر آدمهایی در حوزه‌های علمیه تنگ کردن عرصه بر رقیبان را بر همه چیز مقدم نمی‌دانستند. قانون مدنی و جزایی هفتاد سال پیش ایران دربرگیرنده روح احکام مجازاتهای اسلامی هم هست. اما فشار از سوی رقیبان حوزوی شدید بود — و همچنان شدید است. منظور از رقیبان عمدتاً کسانی‌اند از شرکای بانفوذ و به پول‌رسیده پانزده خردادی‌ها که زیر بار زعامت امام راحل (که به او «حاج آقا روح‌الله» می‌گفتند) نرفتند و معتقدند به برکت هیئت و ظاهرش، و انتخاب از سوی فدائیان اسلام و مؤتلفه، رئیس شد.

در هر حال، مجازات، چه فقهی و چه عرفی، درصدی بسیار کوچک از جامعه را شامل می‌شود و بعید می‌نماید آیت‌الله خمینی با علم کردن یک رشته مجازات بدنی موافق بود. وقتی می‌گفت هر عملی سبب وهن دین شود خطا و بلکه حرام است، منظور این بود که در جایگاه حکومت نباید موجهای شدید اعتراض از سوی مخالفان خاموش راه بیندازیم و بهتر است با کمترین دردسر، وضع موجود را حفظ کنیم. حرف رقیبان درست همین جا بود: شما مدافعان حفظ وضع معصیت‌بار موجود، اقلیتی کوچک در حوزه‌اید و ما در باز کردن مشت شما کوتاهی نخواهیم کرد.

همزمان با قضیه اسناد سفارت و حتی پیش از جنجال لایحه قصاص، ماجرای پرسروصدای فردی به نام مهدی میراشرفی ضربه بزرگ دیگری به بهشتی زد. حکم دادگاهی در اصفهان به اعدام این شخص باید در تهران تأیید می‌شد. جو علیه بهشتی باز هم سنگین‌تر شد و درگیر و دار خرده حساب صاف کردن دسته‌های فاتح، باور عمومی این بود که برای رهاندن همدست کودتای ۲۸ مرداد اعمال نفوذ می‌کند. نوشته‌اند میراشرفی از قدیم وجوهات شرعی می‌پرداخت.^{۱۱}

آدم شاید کنجکاو شود بداند منظور امام راحل دقیقاً چه بود و به نظر ایشان چه خطایی از بهشتی سر زد که بزرگش کردند و بزرگش کردند و به رخ مردم کشیدند و مردم را از او منحرف کردند. قضیه میراشرفی؟ گزارشهای محرمانه سفارت آمریکا از مذاکرات با او داخل خود پانزده خرداد یون هم قابل دفاع نبود؟ موضوع دیگری بود؟ شاید هرگز ندانیم.

شامگاهی که با ضربه انفجاری عظیم به لقاءالله متصل شد همچنان سرگرم سخنرانی و سازماندهی بود. در شعار اصلی‌اش، «تقوای ستیز، نه تقوای گریز»، اشاره به شکستهای روحانیت طی هفتاد سال و، در عین حال، روحیه مبارزطلبی به روشنی پیدا بود. پس از ماجرای شیخ فضل‌الله نوری، انزوا و تحقیر سالهای پیش از ۱۳۲۰ و با پایان کار کاشانی، اصطلاح «آخوند سیاسی» در حوزه و در کل جامعه باری بسیار منفی یافت. پیامش این بود: تقیه مربوط به گذشته‌هاست، از این پس قدرت به ما وارثان وعده الهی تعلق دارد، موجبی برای پوزش و کمرویی نمی‌بینیم و در از میدان به در کردن مخالفان و رقیبان تردید نخواهیم کرد.

از حاضران آن جلسه، محمد منتظری هم نیروی خودمختار کوچولویی درست کرده بود که اعضای آن صاف روی باند فرودگاه مهرآباد رفتند و مسلسل به دست و بدون گذرنامه و بلیت سوار هواپیما شدند. بیشتر با صدای بلند به شهید مظلوم لیچار می‌گفت و (به استناد گزارشهای به دست آمده از سفارت آمریکا؟) به او برچسب آمریکایی بودن می‌زد. اما در ماههای آخر عمرشان ظاهراً با هم کنار آمدند.

در دوره‌های زردشده برخی نشریات آن روزها که از بهشتی حرف شنوی داشتند مضمون حرام بودن غیبت به چشم می‌خورد. در گرماگرم افشاگری علیه منتقدان و مخالفان، آن همه اندرز در باب فضیلت رازداری کمی غیر عادی به نظر می‌رسد

^{۱۰} مخالفت جبهه ملی با این لایحه به صدور فتوای ارتداد آن در خرداد ۶۰ انجامید. همراه با خبر حکم تکفیر، در رادیو تلویزیون افزودند نیروهای اسلام شرعاً مجازند زنان و دختران افراد مرتد را (در این مورد یعنی زنان عضو جبهه ملی که قصد میتینگ داشت) به اسارت بگیرند. با تصویب کمیسیون قضایی، لایحه قصاص که اکنون قانون مجازاتهای اسلامی نام دارد همچنان به صورت آزمایشی و با تمهیدهای پنج و ده ساله اجرامی شود. مواد مربوط به مجازاتهای اسلامی نه در زمان رضاشاه در صحن مجلس شورای ملی مطرح شد و نه بعدها در مجلس شورای اسلامی. در دوره چهارم مجلس شورای ملی مخالفت سلیمان میرزا اسکندری با مساوی نبودن افراد سروصدا راه انداخت و قوانین مبتنی بر این اصل پس از آن هیچ‌گاه به بحث گذاشته نشد. در تازه‌ترین مورد از ایجاد نابرابری، اعلام کرده‌اند دیه در چهار ماه از تقویم قمری بیش از ماههای دیگر است زیرا در سنت اسلامی ماههای حرام به شمار می‌روند.

^{۱۱} خویشاوند منتظری که میراشرفی را اعدام کرد خود اعدام شد. گرچه منتظری گفت پس از سقوط مصدق نماز شکر خواندند، حالا وقت بلند شدن روی دست رقیبان و مجازات عاملان کودتا برای جلب حمایت افکار عمومی بود. سابقه کینه متقابل دار و دسته‌های مذهبی به بسیار پیش از ماجرای مک‌فارلین برمی‌گشت.

مگر اینکه فرض کنیم به منظوری معین بود: گرچه درباره "دکتر" حرف و حدیث بسیار است، بدگویی پشت سر ایشان گناه است. خود بهشتی چند بار ادعا کرد شخصی که پیشتر مخالف سرسختش بود ضمن اظهار پشیمانی حلالیت طلبید. شاید به آشتی با محمد منتظری اشاره می‌کرد.

برخی گفته‌اند اگر زنده می‌ماند حکومت اسلامی به راهی دیگر می‌افتاد. آدمی اثرگذار بود اما جای تردید است می‌توانست مسیر را تغییر دهد.^{۱۲} در ماجرای گروگانگیری توانش برای مهار نیرویی که موتور پیشرانۀ تصمیمها می‌شد حتی از بقیۀ شرکای قدرت کمتر بود. اگر جان به در می‌برد بی‌تردید در قضیۀ جنگ با عراق و ختم آن هم دنبال ماجرا حرکت می‌کرد. در وقایع سال ۶۷ زندانها هم بینهایت بعید بود خلاف جریان غالب شنا کند. و حالا لابد در رأس امور بود و مملکت گرفتار همین قضا یا.

از دورۀ کوتاه فعالیت بهشتی و پایان ناگهانی زندگی او می‌توان نتیجه گرفت در ایران، همان طور که بی‌پول را تحقیر می‌کنند و از پولدار متنفرند، حکمران ملایم را جدی نمی‌گیرند در همان حال که منتظر روز واقعه می‌مانند تا دستی از غیب برون آید و زیرآب حکمران آمر را بزند. تلقی منفی افکار عمومی نسبت به او را می‌توان از نوع تلقی نسبت به رضاشاه دانست که وقتی نابود شد کمتر کسی از فقدانش احساس تأسف کرد زیرا قدرتمند بودن را حق طبیعی خود و لازمة مملکتداری می‌دانست. قدرت ایجاد ترس می‌کند و ترس موجب تنفر است. افکار عمومی جامعه ایران هم قدرت را می‌پسندد اما قدرتمند را نه. بهشتی با اعتماد به نفسی که از او می‌تراوید کوشید این تلقی را عوض کند یا حتی وانمود کند چنین احساسی وجود ندارد.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب دردست‌انتشار داستان آیندگان

آبان ۸۸ و مرداد و بهمن ۹۲